

درآمدی بر رابطه سیاست و زندگی روزمره در ایران؛ نمونه پژوهی جنگ شهرها

عباسعلی رهبر^۱ - سجاد امیدپور^۲ - محمدوهاب نازاریان^۳

دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۸ - پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۷

چکیده

رابطه سیاست با زندگی روزمره از پیروزی انقلاب اسلامی غلظت و آمیختگی بیشتری یافت. با شروع جنگ تحمیلی، بویژه جنگ شهرها، زندگی روزمره ایرانیان وارد حالت اضطراب آن دوره شد. از آنجا که نظام سیاسی به‌طور مستقیم مسئول اداره و پیشبرد جنگ بود وارد زندگی روزمره نیز می‌شد. این ورود و چگونگی اثرگذاری و توصیف معنای آن برای تجربه زیسته اعضای عادی جامعه ایران مرکز ثقل این نوشتار است. جنگ شهرها با درگیر کردن بی‌واسطه غیرنظامی‌ها با جنگ، بستر مسائل اجتماعی و سیاسی بوده است. برای فهم این موضوع، با توجه به فاصله زمانی و مکانی کنونی ما از آن، نگرش پدیدارشناختی می‌تواند مفید باشد؛ بنابراین، به‌طور کلی تلاش ما معطوف است به اینکه اجازه دهیم تجربه زیسته فرد از پدیده جنگ شهرها، به آشکارگی درآید. در این چارچوب، پرسش محوری ما این است که چگونه جنگ شهرها سبب پدیدار شدن زندگی روزمره به مثابه وضعیتی سیاسی در تجربه زیسته ایرانیان شد؟ عمده‌ترین پاسخ نیز این است که جنگ سبب فراروی ارگانسیم اجتماعی، زندگی روزمره، جنگ شهرها و سیاست از حدود مرسوم‌شان شد و آمیختگی آن‌ها با یکدیگر، وضعیت بسیج ایدئولوژیک را برای ساخت سیاسی فراهم‌تر از قبل کرد.

واژگان کلیدی: جنگ شهرها، زندگی روزمره، سیاست، ایران، جنگ عراق علیه ایران.

ab.rahbar@yahoo.com

s.omidpour@atu.ac.ir

s.m.v.nazaryan@gmail.com

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

۳. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

بیان مسئله

سیاست در دوران پس از انقلاب اسلامی از حدود مرسوم خود فراتر رفته است و به نظر می‌رسد که عملاً وارد روندهای روزمره زندگی ایرانیان شده است. این موضوع به سابقه‌ای تاریخی برای شکل‌گیری ویژگی‌های معرفتی و هستی‌شناختی سیاست تبدیل می‌شود که از لحاظ پدیدارشناسی نیز اهمیت دارد؛ چراکه سابقه زندگی سوژه‌های انسانی در اجتماع و سیاست را برمی‌سازد و آگاهی و شناخت آنها از سیاست و زندگی موجود روزمره خود را نیز شکل می‌دهد. این قضیه، روند تحولات اجتماعی و سیاسی را ساخت داده و نمودها و شواهد مهمی را برای سنجش و ارزیابی این دگرگونی‌ها در اختیار پژوهشگران می‌گذارد. به همین دلیل، بررسی نسبت و رابطه سیاست و زندگی روزمره در دهه نخست پس از پیروزی انقلابی، دوران جنگ تحمیلی با عراق، اهمیت می‌یابد. این دهه تجربه زیسته بسیاری از ایرانیان را شامل می‌شود که یا خود مستقیماً آن را تجربه کرده‌اند یا آن را به شکل میراثی تاریخی در زندگی اجتماعی و سیاسی برای نسل‌های بعدی برجای گذاشته‌اند.

نظام تازه برآمده از انقلاب اسلامی با ویژگی مشخص کارزمای دینی متمایز می‌شد که با مشکلات مختلفی به‌ویژه از جانب مخالفان و منتقدین سیاسی خود مواجه بود و تثبیت این سیاست را با چالش‌هایی مواجه می‌کرد. به حاشیه رفتن مخالفان و تثبیت نظام تازه تأسیس مبتنی بر کارزمای رهبر آن نیازمند نوعی حمایت گسترده و تام اجتماعی بود. کارزماییک شدن رهبری، بحثی انتخابی یا تحمیلی نیست؛ بلکه حاصل یک وضعیت ویژه روحی و روانی دوطرفه بین یک رهبر و ملت خود است. در این شرایط بود که جنگ آغاز شد و تجربه جدیدی را به روی زندگی اجتماعی و سیاسی اعضای عادی جامعه ایران گشود. حال، جامعه و اعضای آن می‌بایست هم وضعیت انقلابی و هم وضعیت جنگی را توأمان تجربه می‌کردند. بنابراین، امر روزمره به شکل همزمان هم درگیر فرایندهای انقلابی می‌شد و هم درگیر جنگ. زندگی روزمره دیگر یک زندگی انقلابی - جنگی توأمان بود. در این وضعیت، ساخت سیاسی هم می‌بایست روندهای روزمره را مراقبت کند که در برابر نظام نوپا سیاسی چالش برانگیز نشوند و نیازهای مادی و معنوی اعضای عادی جامعه را مرتفع کند و هم از سوی دیگر، خود را تثبیت کرده و مخالفین و منتقدین را در سطح پشتیبانی اجتماعی و رقابت اجتماعی با نظام سیاسی به حاشیه براند. از آنجایی که نظام جدید سیاسی همواره شعار حمایت از توده‌ها را در سرلوحه فعالیت‌های خود داشت ناچار می‌بایست پشتیبانی بی‌کم‌وکاست آنها را نیز جلب می‌کرد. علاوه بر این، می‌بایست به گونه‌ای عمل

می‌کرد که حداکثر حمایت اجتماعی ممکن را به سوی خود جلب می‌کرد تا موقعیتش را در مقابل مخالفان مستحکم‌تر کند. اما این قضیه صرفاً بنا به خواست نظام سیاسی و نیروهای آن بستگی نداشت، بلکه در فضایی قرار می‌گرفت که بیرون از آن قرار داشت. این فضا محیط روزمره‌ای بود که وجودش مستلزم رجوع افراد به یکدیگر و مستقل از خواست و اراده نیروهای سیاسی بود. در این اوضاع، روابط بین افراد با یکدیگر و با سیاست و منابع در دسترس این روابط تغییر می‌کردند و آگاهی سیاسی واقعاً موجود را نیز جهت می‌داد. این وضعیت، به تجربه زیسته و مشترکی شکل می‌داد که در بین اعضای سیاست و اعضای عادی جامعه مشترک بود، با این تفاوت که پیامدهای آن برای سیاست و برای زندگی مردم عادی تفاوت داشت؛ در نتیجه، موقعیتی عملی پیش آمده بود که مطابق آن سیاست و ایدئولوژی آن در حالت انقلابی جنگی توأمان در آگاهی اعضای عادی جامعه پدیدار می‌شد. این همان موضوع عمده‌ای پژوهش است که این وضعیت چه تجربه زیسته‌ای را پیش روی آگاهی سیاسی اعضای عادی جامعه قرار داده است. به عبارتی، وجود وضعیت انقلابی جنگی توأمان چگونه امر روزمره و امر سیاسی را به هم نزدیک کرده و این قضیه چگونه روند دگرگون‌های اجتماعی و سیاسی دهه نخست موجودیت نظام سیاسی را متأثر کرده است. برای بررسی این موضوع، تمرکز ما بر روی جنگ شهرهاست؛ چون که جنگ شهرها عملاً از جبهه‌های رسمی جنگ به دور بوده و تمرکز واضحی بر زندگی روزمره مردم و خارج کردن آن از روندهای معمولی آن دارد. ضمن اینکه در این نمونه پژوهی می‌توان این را دید که چگونه امر روزمره به چیزی جز خودش و عناصر ماهوی اش ارجاع می‌دهد و ارجاع می‌یابد. بدین ترتیب، پرسش مرکزی این گونه مطرح می‌شود که:

پرسش اصلی

چگونه پدیده جنگ شهرها در دوران جنگ تحمیلی، سبب پدیدار شدن زندگی روزمره به مثابه وضعیتی سیاسی، در تجربه زیسته ایرانیان، شد؟

فرضیه

جنگ موقعیتی مشروع و مورد پذیرش اجتماعی را برای قدرت سیاسی جهت افزایش حضور در زندگی روزمره و تسخیر آن فراهم می‌کرد. در این حالت، ارگانیک‌سازی اجتماعی، زندگی روزمره، جنگ شهرها و سیاست از حدود مرسوم و وضع ابتدایی هستی‌شناختی خود فراتر می‌رفتند و با

آمیخته شدن به یکدیگر به نوعی تغییر ماهیت داده و شرایط بسیج ایدئولوژیک را برای ساخت سیاسی جدید فراهم‌تر از قبل می‌کرد.

الف - چارچوب نظری

پدیدارشناسی همواره با نام *ادموند هوسرل* و شاگردش *مارتین هایدگر* گره خورده است؛ اما به واسطه کارهای شوتس بود که وارد حوزه تحقیقات جامعه‌شناختی شد. به طور کلی، دو رهیافت در پدیدارشناسی وجود دارد: پدیدارشناسی وجودی یا هرمنوتیکی منسوب به هایدگر و پدیدارشناسی تجربی یا فرارونده^۱ متعلق به هوسرل (Moustakas, 1994). روش تحقیق *موستاکاس* کمتر بر تعبیر و تفسیر از سوی محقق متکی است و بیشتر بر توصیفاتی از تجارب مشارکت‌کنندگان استوار است. افزون بر این، *موستاکاس* بر یک مفهوم اساسی هوسرل، یعنی «اپوخه»، متمرکز است که در آن محقق تجارب پیشین خود را تا جای ممکن به کنار می‌نهد و این کار را برای خلق فضایی تازه در ارتباط با پدیده مورد بررسی انجام می‌دهد؛ بنابراین، فراروندگی یعنی اینکه چیزی را از نو و ابتدا درک نماییم؛ آن‌چنان که گویی بار اول ادراک شده است (Moustakas, 1994: 34). محققانی که این ایده را پذیرفته‌اند و زمانی که آنها شروع به توصیف تجارب خویش در مورد پدیده می‌نمایند، نگرش خویش را پیش از آنکه تجارب دیگران را ببینند، تعلیق می‌نمایند (اعرابی و بودلایی، ۱۳۹۰: ۳۵).

هدف از پژوهش پدیدارشناسانه، توصیف صریح و شناسایی پدیده‌ها است، آن‌گونه که در موقعیتی خاص از سوی افراد ادارک می‌شوند (Vanmanen, 1990: 10). در واقع، پدیدارشناسی به توصیف معانی یک مفهوم یا پدیده از دیدگاه عده‌ای از مردم و بر حسب تجارب زیسته^۲ آنان در آن مصداق می‌پردازد؛ بنابراین، پدیدارشناسی در پی فهم تجارب مشترک عده‌ای از مردم است (Yanowa and Schwartz-shea, 2006: 12). *پریست* نیز معتقد است کسانی که به صورت واقعی در حال به سر بردن زندگی خویش در هم‌جواری با پدیده تحت مطالعه هستند، تنها منبع مشروع داده‌هایی هستند که محقق می‌تواند با اتکا به آن به حقیقت پدیده دست یابد (Priest, 2002: 55). همچنین پدیدارشناسی به کسب فهم عمیق‌تری از ماهیت و معانی تجارب روزانه کمک می‌کند. پدیدارشناس می‌پرسد: «این تجربه چیست و به چه می‌ماند؟» در راستای تحقیق پدیدارشناختی، پس از انتخاب موضوع یا پدیده مورد مطالعه، محقق به گردآوری داده‌ها از

1. Transcendental
2. Lived Experience

اشخاصی می‌پردازند که تجربه آن موضوع را دارند و به بسط و ترکیبی توصیفی از جوهره و ماهیت تجربه می‌پردازد. این توصیف شامل دو پرسش می‌شود: چه چیزی تجربه شده و چگونه تجربه شده (Moustakas, 1994: 21).

پدیدارشناسان بر روی کل پدیده متمرکز هستند. همچنین آنان در جستجوی معانی و جوهره‌های تجربیات هستند، نه اندازه‌گیری و تبیین آنها؛ بنابراین، به طور کلی می‌توان گفت مفروضات پژوهش پدیدارشناسانه عبارت است از اینکه فرایند پیچیده‌ای از پدیده‌ها، ویژگی‌های شخصی و رفتارهای افراد مرتبط با پدیده مورد نظر و هر نوع مفاهیم دیگری در خصوص آن را می‌توان از راه تحلیل تجارب زندگی، بهتر فهم نمود و به نوعی بینش از طریق داده‌های گردآوری شده از مشارکت‌کنندگان در تحقیق دست یافت (نقیب‌زاده و فاضلی، ۱۳۸۵: ۱۲).

در این گونه پژوهش‌ها، هدف اساسی شناخت، تمرکز بر شیوه‌هایی است که ما از طریق آن به شناخت عینیت دست می‌یازیم، یعنی چگونگی تلاقی عین و ذهن در بستر آگاهی و لازمه آن این است که در این راستا چیزی را نباید بدیهی و مسلم^۱ انگاشت. از این دیدگاه، موضوعی که باید جامعه‌شناسی دنبال آن باشد شناخت چگونگی تجارب کنشگرانی است که به خلق معنا و ایجاد ذهنیت مشترک از دنیای بیرونی خود مبادرت دارند. بدین معنی که در قلمرو جامعه‌شناسی پدیدارشناسانه، واقعیات اجتماعی از نوع سازه‌ها^۲ هستند. واقعیت اجتماعی آن است که مردم، خود، آنها را تجربه می‌کنند. از این روست که، یک چنین واقعیت، تنها از زاویه دید کنشگران قابل مشاهده است و تنها از طریق متارکه با پیش‌دانسته‌ها و همدلی^۳ و مشاهده فعال است که می‌توان درصدد شناخت بلاواسطه و تجربه ناب درونی این سازه‌ها برآمد. از این منظر، واقعیت اجتماعی یک وجود بین‌الذهانی و مولودی خودزا در بستر تجارب کنشگران دنیای بیرونی است (فریار، ۱۳۷۳: ۱۷۶-۱۹۴).

در چارچوب این روش و الگوی دستیابی به شناخت و آگاهی در ارتباط با ماهیت پدیده‌ها و اشیا به نظر می‌رسد که پدیدارشناسی هوسرل، سوژه شناخت را از حیطة روندها، فضاها و رویدادهای ذهنی خویش فراتر می‌برد. با اهمیتی که شناخت و آگاهی کنشگر (سوژه شناخت) در اینجا دارد می‌توان گفت که تمرکز هوسرل بر نوعی بر سوژکتیویسم و چشم‌انداز اول شخص قرار دارد. این تمرکز به دلیل اهمیت آگاهی است که فقط در نزد سوژه کنشگر یافت می‌شود و

1. Taken for Granted
2. Constructs
3. Empathy

سوژه نسبت به ابژه‌های شناختی از نوعی آگاهی برخوردار می‌شود که حتی می‌توان ادعا کرد وجود ابژه وابسته به آن است زیرا ابژه نه پدیده‌ای تجربی بلکه چیزی است که در نزد کنشگر بدان آگاهی وجود دارد. «فقط در آگاهی یا حتی برای آن است که چیزی می‌تواند آشکار گردد؛ بنابراین، اگر ما خواهان روشن‌سازی جایگاه حقیقی اصول منطقی و ایدئال یا ابژه‌های واقعی و فیزیکی هستیم، باید رو به سوی سوژکتیویته‌ای بگردانیم که این اصول و ابژه‌ها را تجربه می‌کند، بدین علت که صرفاً در سوژکتیویته است که این‌ها خود را آن‌گونه که هستند نشان می‌دهند» (زهاوی، ۱۳۹۵: ۵۶). این نگرش می‌تواند این روشنگری را برای ما داشته باشد که پدیده‌های اجتماعی و سیاسی و دگرگونی‌ها آنها، به‌خصوص در زندگی و امر روزمره و سیاست و امر سیاسی، وابستگی کامل به سوژه‌های آنها دارد. این تغییرات اصولاً باید در فضایی سوژکتیو بررسی شوند؛ چراکه نکته محوری این است که این‌ها چگونه بر سوژه‌ها پدیدار می‌شوند و به آگاهی سوژه در می‌آیند. از دیدگاه هوسرل «آگاهی همیشه به چیزی یا شناخته‌ای بوده است. آگاهی در همین رابطه پیدا می‌شود؛ آگاهی در درون کنشگر وجود ندارد؛ آگاهی یک پدیده رابطه‌ای است. وانگهی، معنا در ذات اشیا نهفته نیست، بلکه در رابطه کنشگر با این اشیا وجود دارد. همین مفهوم آگاهی چونان فراگردی که به اشیا معنا می‌بخشد در کانون جامعه‌شناسی پدیده‌شناختی معاصر جای دارد» (ریترز، ۱۳۸۴: ۳۲۷-۳۲۸).

ب- مفهوم جنگ شهرها و زندگی روزمره

جنگ بی‌تردید یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های اجتماعی است و در بسیاری مواقع، ناخواسته در عرصه حیات بشری آفریننده تاریخ و دگرگون‌کننده آن بوده است؛ پس، جنگ یکی از متغیرهای مهم تحول اجتماعی است (ودیع، ۱۳۸۱: ۱۳۲). جنگ، رویداد اجتماعی پیچیده‌ای است که عمیقاً نهادها و زندگی‌ها را متأثر قرار می‌کند و می‌تواند مدعی جایگاهی استوار در مباحث جامعه‌شناختی معاصر باشد (Modell and Haggerty, 1991: 206). جنگ‌ها همچنین باعث نابودی زیربنای اقتصادی و از هم پاشیدن روند رشد اقتصادی و اجتماعی در سطح گسترده‌ای از جامعه می‌شوند. ظهور مسائل و مشکلات وسیع اجتماعی و اقتصادی، مشکلات توان‌بخشی، آشفتگی‌های جمعیتی و نزول سطح و کیفیت زندگی به سبب کمبودهای فراوان، همه از آثار زیان‌بار جنگ محسوب می‌گردد (ادیبی، ۱۳۸۷: ۱۹۲). این نمونه‌ها، شرایط نسبتاً مناسبی را برای افزایش آمیختگی و اثرگذاری سیاست رسمی با زندگی روزمره فراهم می‌آورد. جبران ویرانی‌ها و برقراری شرایط

گذران زندگی مردم و برقراری مجدد تعاملات بین افراد، نیازمند صرف هزینه‌ها و توانایی‌هایی است که در اختیار ساخت قدرت سیاسی است. این حضور، طبعاً تعاملات بین فردی و بین گروهی را جهت می‌دهد و از همین مسیر است که قدرت سیاسی می‌تواند شناخت و آگاهی به اوضاع سیاسی را شکل و جهت دهد؛ زیرا شرایط برای تسلط یک ایده به‌خصوص در زندگی اجتماعی سیاسی فراهم می‌شود و سایر ایده‌های بدیل فرصتی برای رقابت ندارند.

اصطلاح «جنگ شهرها» بیانگر نبرد در مناطق غیرجنگی و غیررزمی و کاملاً مغایر با یکی از مهم‌ترین اصول جنگ، یعنی رزم در حوزه جبهه و جنگ، است. در جنگ شهرها، به‌طور قطع، یکی از طرفین، نیروهای مسلح است که بیانگر چهره تجاوزگر است؛ ولی طرف مقابل افراد و اماکن غیرمسلح و غیرنظامی‌اند که معمولاً تحت تجاوز قرار می‌گیرند. به‌طور کلی در تعریف جنگ شهرها می‌توان گفت «یکی از شیوه‌های بسیار مؤثر در اعمال تدابیر نظامی است که با بهره‌گیری از نیروی هوایی و توپخانه‌های دوربرد و گاهی پایگاه‌های موشکی به منظور بمباران مناطق عمومی و مسکونی و اقتصادی نیروی مقابل در حوزه غیررزمی و با هدف فرسایش اراده طرف مقابل و تحمیل اراده به او (جنگ روانی) صورت می‌گیرد» (یحیوی، ۱۳۹۰: ۲۶). جنگ شهرها بُعد دیگری از جنگ روانی است که علاوه بر گستردگی و شدت تأثیر، پیامدهای ماندگارتری نیز دارد. به‌علاوه، تمام وجود یک جامعه را هدف قرار می‌دهد و لذا با ایجاد ترس و وحشت شدید همراه است. جنگ به عنوان واقعیتهایی با اولویت تام در زندگی اجتماعی سیاسی وارد می‌شود. از آن‌جا که زندگی روزمره ملموس‌ترین و دم‌دستی‌ترین ناحیه از زندگی اجتماعی است، در اثرپذیری از شرایط جنگ نیز مقدم‌تر است؛ بنابراین، جنگ تبدیل به ملموس‌ترین پدیده در زندگی روزمره می‌شود که مردم به شکل روزانه و دائمی با آن مواجه‌اند. در نتیجه درگیری تمام ارگان‌های اجتماعی در این جنگ، زندگی روزمره زودتر از سایر نواحی این ارگان‌ها اثر می‌پذیرد. با توجه به درگیری تمام عیار سیاست با جنگ، در این وضعیت، اختلال و اضطراب در زندگی روزمره، زندگی روزمره نیز به وادی سیاست متصل شده و محتوای تعاملات و روندهای روزمره را تغییر می‌دهد. بدین ترتیب، فرم و محتوای تعاملات افراد در روال‌های روزمره به گونه‌ای جهت می‌گیرد که آگاهی سیاسی برآمده از آن نیز عناصر غلیظی از اضطراب و یکدستی سیاسی را در بین اعضای عادی جامعه پدیدار می‌کند. این موقعیت، تجربه‌ای اجتماعی را در دسترس سوژه‌ها قرار می‌دهد که تجربه آنها از جهان سیاست را، مشابه تعبیر شوتسی «تجربه‌ی جهان اجتماعی»، تعیین می‌کند. در این وضعیت، با دلالتی پدیدارشناختی، زندگی روزمره و سیاست معنایی در ذات خود ندارند و معنای آنها در رابطه

کنشگران با امر روزمره و امر سیاسی، با تعبیر هوسرل از رابطه کنشگر با پدیده و اشیا، شکل گرفته و رویدادهای سیاسی را در تجربه کنشگران جلوه گر می‌سازد. تمام این‌ها بر این نکته دلالت دارند که از چشم‌انداز پدیدارشناختی، باید واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی را در وابستگی به سوژه‌ها و در وضعیتی سوژکتیو بررسی کنیم. این مهم است که این وضعیت و واقعیت چگونه بر سوژه‌ها پدیدار می‌شود.

ج- اهداف رژیم عراق از جنگ شهرها و نسبت آن با زندگی روزمره

در حقوق بین‌الملل، بمباران مناطق مسکونی، در مصادیق و معاهدات مختلفی منع شده است؛ از جمله: کیفر خواست منشور نورنبرگ و دادگاه توکیو و از طریق قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها، پروتکل‌ها و اعلامیه‌های لاهه مورخه ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۹ و ۱۲۸ اکتبر ۱۹۰۷، قطعنامه کمیسیون عمومی کنفرانس خلع سلاح جامعه ملل (۱۹۳۲) و قطعنامه این جامعه (۳۰ سپتامبر ۱۹۸۰)، کنوانسیون چهارم ژنو (۱۲ اوت ۱۹۸۹)؛ اما علی‌رغم این‌ها، رژیم عراق از جنگ شهرها به عنوان یک سیاست و استراتژی نظامی در جهت تحقق اهداف چندی از این رفتار بهره گرفت که عمده آنها عبارتند از:

۱. **تضعیف اراده مردمی:** مهم‌ترین هدف رژیم عراق در این استراتژی، تضعیف روحیه ملی و اراده ایرانیان بود. این موضوع به کرات در سخنان رهبران عراقی آمده است. به علاوه، جنگ شهرها به عنوان جنگی روانی، نه تنها با سایر ابعاد جنگ‌های روانی نظیر پخش شایعات و اخبار دروغین، هیاهو و جنجال و جاسوسی هماهنگی دارد، بلکه تأثیرات آن به مراتب بیشتر است. به همین جهت، عراق در روزهای تاریخی و سرنوشت‌ساز، اقدام به بمباران شهرها می‌کرد. برای نمونه راهپیمایی روز جهانی قدس در ۲۴ خرداد ۱۳۶۶ از نمونه‌هایی است که در زیر حملات شدید هوایی دشمن انجام گرفت؛ اما، برعکس، این وضعیت با اختلال کاملی که در روال‌های معمول زندگی روزمره ایجاد می‌کرد به نوعی به متحد سیاست تبدیل می‌شد؛ زیرا زمینه مناسب‌تری را جهت تعمیق نفوذ سیاست و شرایط ایدئولوژیک آن در زندگی روزمره و تعاملات روزانه افراد فراهم می‌کرد.

۲. تلاش برای خنثی کردن عملیات‌های رزمی ایران یا جبران شکست: یکی از

مهم‌ترین اهداف عراق در جنگ شهرها، سعی این کشور در جهت خنثی کردن عملیات‌های موفقیت‌آمیز ایران یا جبران شکست ارتش عراق بود. این موضوع در مراحل اول، دوم و سوم جنگ شهرها، آشکارا دیده می‌شود. این، به معنای ورود و انتقال بخشی از جنگ از صحنه نظامی

به روندهای روزمره زندگی غیرنظامی خارج از محدوده‌های رسمی جبهه جنگ بود. متعاقب این وضع، ساحت‌های ابتدائاً غیرسیاسی ارگانیک اجتماعی در زندگی روزمره، تبدیل به بخشی از جنگ و در نتیجه، یکی از نزدیک‌ترین حوزه‌های نفوذ سیاست رسمی می‌شد. در این چارچوب، به نظر می‌رسید که مرزهای مرسوم بین جنگ، سیاست و زندگی اجتماعی (در اینجا ساحت روزمره) کم‌رنگ می‌شدند و امکان تشخیص غیرسیاسی بودن هر یک از روال‌های روزمره و تعاملات موجود در آنها کمتر می‌شد. این وضعیت، در تجمیع با هدف اول، زمینه را برای تغییر معنای زندگی روزمره و دگرذیسی در معنای روابط کنشگران، هماهنگی هرچه بیشتر آن با شرایط و آگاهی ایدئولوژیک سیاست فراهم می‌کرد. به عبارتی، به نظر می‌رسید که «جنگ خودش تبدیل به امری روزمره شده بود» (کاظمی، ۱۳۹۵: ۷۰)؛ بنابراین، به نظر می‌رسید که نظام سیاسی در تعاملی متقابل با جنگ، تبدیل به سوژه اصلی زندگی سیاسی اجتماعی ایرانیان می‌شد. این وضعیت، هم‌زمان کمیت آمیختگی زندگی روزمره با جنگ را افزایش داده و کیفیت آن را بر افزایش ظرفیت مانور نظام سیاسی برای ایجاد شرایط بسیج ایدئولوژیک و از میدان خارج کردن رقبای سیاسی متمرکز می‌کرد. بنابراین، نه تنها سیاست درگیر یک فرایند مرسوم نبود و از خودش فراتر می‌رفت، بلکه همچنین «جنگ صرفاً رخدادی نظامی نبود، بلکه بیشتر پدیده‌ای ایدئولوژیک بود» (کاظمی، ۱۳۹۵: ۸۴)؛ بنابراین، جنگ و سیاست هر دو فراتر از خود عمل می‌کردند. جنگ و سیاست تبدیل به پدیده‌ای ایدئولوژیک در زندگی روزمره شدند.

۳. کاهش توان اقتصادی ایران: یکی دیگر از اهداف عراق در جنگ شهرها تضعیف توان اقتصادی ایران بود که هم در مناطق مسکونی شهرها و هم در مناطق اقتصادی صورت گرفت. این جنگ به‌طور غیرمستقیم با بیکار کردن مردم، ایجاد دلهره، از کار انداختن نیروگاه‌های برق، خاموشی‌های مکرر و غیره ارتباط داشت و باعث افت جریان کار و در نتیجه، کاهش تولید و خدمات می‌شد. در همین راستا، خبرگزاری آسوشیتدپرس در گزارشی اعلام کرد «بمباران هدف‌های استراتژیک و صنعتی ایران توسط عراق فشار و تنگناهای اقتصادی را تشدید کرده است» (سالمی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۸۹).

۴. تلاش برای وادار کردن ایران به مذاکره: مهم‌ترین و اساسی‌ترین هدف عراق در جنگ شهرها و اصولاً چیزی که بمباران‌های هوایی را تبدیل به جنگی تمام عیار و غیرجبهه‌ای نمود، تلاش برای جلوگیری از پیشروی‌های ایران در جنگ زمینی و کوشش برای درهم شکستن ایستادگی ایران بر اثر فشار روانی جنگ شهرها و پیامدهای آن در برابر خواست‌های عراق و ورود

به مذاکره بود. در این شرایط، جنگ شهرها دقیقاً در مرحله حساسی از جنگ یعنی در اواخر زمستان ۱۳۶۲ (فوریه ۱۹۸۴) به‌عنوان یک استراتژی آغاز می‌شود.

۵. کاهش اعزام نیروهای مردمی به جبهه‌های جنگ: این هدف به ویژه در مرحله سوم

صادق بود؛ زیرا توان عمده ایرانی در نیروهای انسانی‌اش نهفته بود. وجود این نیروی انسانی که از آن با عنوان بسیجی مخلص و باایمان یاد می‌شد، ناشی از توان بسیج ایدئولوژیکی بود که از ناحیه تسخیر انضمامی زندگی روزمره توسط قدرت سیاسی تأمین می‌شد. این نیروها عمدتاً از حالت‌های مرسوم روزمره گسیخته می‌شدند و در نوعی بسیج ایدئولوژیک در وضعیتی استعلائی به قهرمانان ملی و به‌خصوص ایدئولوژیک مذهبی تبدیل می‌شدند. این قهرمانان، سوژه‌هایی بودند که رابطه آنها با اعضای عادی جامعه و با سیاست به تجربه‌ای زیسته در نزد ایرانیان شکل می‌داد که آگاهی و شناخت ایدئولوژیک درباره خود و سیاست و این سوژه‌ها را در اولویت قرار می‌داد. این فضا، خودش موجب استعلائی‌تر شدن اضطراری زندگی روزمره می‌شد و قهرمانان آن نیز قهرمانان یک زندگی روزمره مختل شده از ناحیه جنگ بودند که مقتضی این شرایط بودند. در این موقعیت تاریخی، ایدئولوژی رسمی به مصرف بسیج نیروهای مردمی و برسازی سوژه‌های سیاسی ایدئولوژیک می‌رسید. این مصرف هم توسط سیاست اعمال می‌شد، هم توسط اعضای عادی جامعه و هم توسط خود سوژه‌ها؛ اما، این یک وضعیت دوسویه و تعاملی بود؛ از یک سو ایدئولوژی به مصرف سیاست و امر روزمره می‌پرداخت و از سوی دیگر، سیاست، اعضای عادی جامعه و سوژه‌ها بودند که امر روزمره و امر ایدئولوژیک را به شکلی سیاسی مصرف می‌کردند. امر روزمره توأمان مصرفی ایدئولوژیک و سیاسی داشت که تجربه زیسته، آگاهی، شناخت و منابع در دسترس نیروهای اجتماعی مختلف برای شکل‌گیری کنش‌ها و دگرگونی‌های سیاسی را شکل می‌داد. در این شرایط سیاسی، جهان روزمره در آگاهی اعضای عادی جامعه و نخبگان سیاسی پدیدار شده و زمینه تاریخی مناسبی برای تعمیق و گسترش نفوذ سیاست کارزماتیک دینی در بطن جامعه و لایه‌بندی‌های آن مهیا می‌شد؛ پس، شرایط تاریخی مناسبی برای تسلط کاریزمای سیاست بر منابع گذران و تعامل روزمره افراد و جهت دادن آگاهی آنان فراهم بود. این وضع، سبب تسهیل اعزام نیروهای مردمی به جبهه‌های جنگ می‌شد و یکی از سرچشمه‌های تجربی قدرت محسوب می‌شد. اهمیت این موضوع از آنجا بیشتر می‌شود که بدانیم، همان‌گونه که وبر نیز معتقد بود، «مسئله سرچشمه قدرت یک مسئله تجربی است» (کوزر، ۱۳۸۹: ۳۱۵). این، یک موقعیت تجربی ماندگار برای قدرت سیاسی بود که در صورت موفقیت عراق در جنگ

شهرها و اثرگذاری بر اعضای عادی جامعه، رابطه بین زندگی روزمره و سیاست نیز دچار تغییر می‌شد؛ اما حملات عراق توان لازم را برای این امر نداشت.

۶. تشدید فرسایش جنگ: در صورتی که توان ایران و عراق با ادامه جنگ شهرها تحلیل می‌رفت، ایده کسینجر مبنی بر بازنده ماندن طرفین جنگ و ایجاد حالت فرسایشی در آن به واقعیت نزدیک می‌شد. در چنین شرایطی، جنگ بدون طرف پیروزی به پایان خود نزدیک می‌شد. این مسئله در مراحل پایانی جنگ شهرها به شدت مورد توجه قدرت‌های بزرگ بود. در صورت ایجاد وضعیت فرسایشی در بین اعضای عادی جامعه، می‌توانست رابطه افقی و عمودی سیاست را در وضعیتی تجربی متفاوتی به روی آگاهی اعضای عادی جامعه بگشاید و حتی موقعیت دولت و سیاست کاریزماتیک را نیز به چالش بکشاند؛ چراکه، همان‌گونه که وبر نیز باور دارد، «آنچه دولت می‌نامیم وجود فی‌نفسه جدا از مردمی که روابط و کنش‌هایشان واقعیت را می‌سازد ندارد» (کرایب، ۱۳۹۴: ۱۰۵). اما، از آنجا که آگاهی سیاسی اعضای عادی جامعه زیر تأثیر کاریزمایی واقعی و اصیل بود تصویری از چنین فرسایشی در بین‌الاذهان اعضای جامعه شکل نگرفت.

د- پیامدهای جنگ شهرها

در زمینه تبعات اجتماعی، جنگ تحمیلی باعث بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی در مناطق جنگ‌زده و برون‌کوچی متخصصان و نخبگان هم به خارج از کشور و هم در بین استان‌های کشور شد (قاسمی اردهائی، ۱۳۸۷: ۷۷). همچنین، از جمله مشکلات اجتماعی می‌توان به مهاجرت گسترده، بی‌سرپرست شدن بسیاری از خانواده‌ها، فروپاشی بسیاری از خانواده‌ها، فقر و بیکاری اشاره کرد که گریبان‌گیر مردم شد. علاوه بر این، مهاجرت اجباری بسیاری از مردم شهرها و روستاهای مرزی ایران که اولین قربانیان این حملات بودند موجب ایجاد مشکلات اجتماعی فراوانی برای آنها شد. ایجاد دوگانگی فرهنگی و شخصیتی، گسترش حاشیه‌نشینی، گسترش جمعیت شهرهای مهاجرپذیر و کمبود خدمات و امکانات متناسب با جمعیت افزوده شده و نیز درگیری‌های پراکنده میان مهاجرین و ساکنان بومی این شهرها و بروز بزهکاری از جمله این آثار است. بر اساس آمار موجود، در شهریور ۱۳۶۴ تعداد کل مهاجرین در شهرهای ایران ۱۰۱۳،۰۵۹ نفر بود که از این تعداد ۵۰/۲۵ درصد زن و ۴۹/۷۴ درصد مرد هستند. همچنین مطابق این آمار، تعداد خانوارهای خودکفای

آواره شده در جریان این حملات ۴۰/۶۱ درصد بوده است (نوذری و میلانی، ۱۳۶۸: ۲۲۶).

علاوه بر این، راه کسب درآمد مردم مهاجر نیز تغییر کرد و در مواردی حتی آنها به راه‌های خلاف جهت کسب درآمد متوسل شدند. در این زمینه حجازی، استاندار خوزستان، تأکید می‌کند: «اجتماعی نشدن، روی آوردن به جایگزین‌های غیرمجاز برای پرکردن "تنهایی" از جمله مواد مخدر و مشروبات الکلی که در بسیاری از موارد به دلیل ترس از حملات دشمن و یا از دست دادن عزیزی که موجب خلأ عاطفی در فرد می‌شود، رخ می‌دهد از مسائل اجتناب‌ناپذیر افراد ساکن در این گونه شهرهاست. بسیاری از شهروندان ما، به خصوص بسیاری از جوانان، که برای تسکین آلام روحی و عاطفی خود به سمت اعتیاد رفتند زندگی خود را در این راه فنا کردند و حتی با تأثیر بر کودکان خود، نسل بعد را نیز از این حملات خانمان‌سوز متأثر کردند» (رحیمی، ۱۳۸۸: ۱۴).

اگر بخواهیم آثار اقتصادی مترتب بر جامعه ایران را به دلیل حمله رژیم عراق به شهرها در یک نتیجه‌گیری کلی بیان کنیم می‌توان گفت حملات به شهرها در ظاهر بیش از هر چیز بنیادهای اقتصادی کشور را دچار بحران کرد. پیامد این وضعیت را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد: وارد شدن خسارات فراوان که بازسازی آن نیازمند صرف هزینه بالایی بود، افزایش بیکاری که مهم‌ترین معضل یک جامعه محسوب می‌شود، خروج سرمایه‌ها و فرار سرمایه‌گذاران از کشور، مهاجرت بسیاری از نخبگان علمی به کشورهای دیگر، بیکاری بسیاری از جوانان متخصص یا کشته شدن آنها در جنگ (رحیمی، ۱۳۸۸: ۱۲). این وضعیت می‌تواند نشانگر تجربه‌ای زیسته در حافظه تاریخ معاصر ایرانیان باشد که آگاهی آنان در قبال سیاست را نیز در دوره‌های بعدی متأثر کرده است؛ زیرا، با تسلط تامی که سیاست کاریزماتیک اصیل بر روندهای روزمره و کلیت فضای بین‌الذهانی اعضای عادی جامعه داشت، هرگونه عملکرد آن با نوعی مشروعیت و پذیرش اجتماعی مواجه بود و فرصتی برای ایده‌های بدیل برای ورود به فضای بین‌الذهانی جامعه وجود نداشت. این بدان معناست که برخی از سوژه‌های جامعه ایرانی در دوره‌های بعدی به این مطلب پی بردند که آگاهی سیاسی و عملکرد روزمره آنان در آن دوران زیر تسلط آگاهی سیاسی ایدئولوژیکی بوده است. در حالی که، ایران اجرای عملیات نظامی را در زمین دنبال می‌کرد، عراق حمله به مناطق غیرنظامی را برنامه‌ریزی کرده بود. پس از آزادی خرمشهر، عراق حمله به شهرها را از سر گرفت و حمله به جزیره خارک را آغاز کرد. حمله عراق به شهرها، به‌ویژه حمله موشکی به دزفول و حمله خمپاره‌ای به اهواز و دیگر مناطق مسکونی، در دوره اول جنگ به صورت متناوب انجام می‌شد؛ اما با آغاز عملیات رمضان، حمله به مناطق مسکونی و افراد

غیرنظامی به شکلی گسترده تجدید شد. در ماه‌های شهریور و مهر و آبان ۱۳۶۵ مناطق صنعتی، کارگری، اقتصادی و نفتی و نیز مناطق مسکونی و عملیاتی زیر شدیدترین حمله‌های هوایی قرار گرفتند. عراق از این اقدام دو هدف را دنبال می‌کرد: یکی هدف کوتاه مدت که عبارت بود از جلوگیری از اجرای عملیات سرنوشت‌ساز و دیگری، هدف بلندمدت که انهدام منابع ارزی و درآمد کشور و به ستوه آوردن و برانگیختن مخالفت مردم با جنگ و در نتیجه، تسلیم جمهوری اسلامی و پذیرش آتش‌بس به نحو مطلوب رژیم عراق بود (حیدریان، ۱۳۸۵: ۱).

در این وضعیت جنگی انقلابی، حتی لایه‌های اجتماعی‌ای همچون توده‌های تهری دست که نظام سیاسی نوپا خود را حامی آنها تلقی می‌کرد نیز حاشیه رانده شده و فرصتی برای طرح مطالبات خود نداشتند. «اشغال سفارت آمریکا و اوج‌گیری جنگ ایران و عراق طی دهه ۱۳۶۰، جلوگیری از فعالیت ناراضیان داخلی من جمله تهری‌دستان شهری را تحت عناوینی چون اتحاد ملی، امنیت ملی و مبارزه ضدامپریالیستی آسان کرده بود» (بیات، ۱۳۹۳: ۲۸۹). در این فضا که به نوعی اقتضای وضعیت جنگی تاریخی بود، باتوجه به کشیده شدن جنگ و سیاست به زندگی روزمره، جمعیت‌های آواره و جنگ‌زده‌ای شکل گرفتند که نگرش‌های فعال یا منفعل به زندگی روزمره را متأثر می‌کرد. سوژه‌ها، افراد و تعاملات زندگی روزمره از سویی منفعل و از سویی فعال می‌شدند. منابع در دسترس آنها، اثرگذاری و مصرف‌ایدئولوژی، پدیدار شدن سیاست در آگاهی آنان، رابطه آنها با یکدیگر و با سیاست، معنای سیاست زیر تأثیر آوارگی روزمره، سیاست کاریزماتیک ایدئولوژیک و فضای بین‌الذهانی جدیدی شکل می‌گرفت که همزمان کاریزماتیک، انقلابی، اضطراری، سوژکتیو، استرس‌آور و تجربی بود. از این منظر که بدیلی برای سیاست رسمی و ایدئولوژی غالب آن وجود نداشت، می‌توان گفت سایر افراد و نگرش‌های سیاسی آنان دچار انفعال گریزناپذیر شده و اعضای عادی جامعه نیز فرصتی برای آشنایی و مواجهه با بدیل‌های اجتماعی و سیاسی ایدئولوژی رسمی نداشتند. بنابراین، فضای بین‌الذهانی و آگاهی و شناخت آنان در ارتباط با سیاست، خودیکه‌انگار و یکدست بود؛ اما از جانب دیگر، آمیختگی زندگی روزمره با وضعیت جنگی و اضطرار اجتماعی و سیاسی ناشی از آن، وضعیت را برای حضور بیشتر توده‌ها در صحنه سیاسی و فعال شدن ایدئولوژیک آنها فراهم می‌کرد. این بدان معنا بود که جنگ عامل مهمی در جهت برانگیختن احساسات و حساسیت‌های پایگاه اجتماعی ساخت سیاسی و به حاشیه رفتن منتقدین و بدیل‌ها بود. در این چارچوب، ویژگی‌های اجتماعی، ذهنی، هویتی و سیاسی بخش‌های به‌خصوصی از ساختار اجتماعی ایران به گونه‌ای پدیدار و فعال و در اتحاد با

قدرت سیاسی تقویت می‌شد که سایر لایه‌های اجتماعی و سیاسی ارگانیک اجتماعی را به حاشیه برده و فرصت پدیدار شدن در عرصه سیاست را از ایشان سلب می‌کرد. این فعال بودن، از یک سو مطلوب نظام سیاسی نوپا بود و از سوی دیگر، تجربه‌های تاریخی جدیدی را پیش روی آوارگان جنگی و جمعیت شهرهای میزبان آنها قرار می‌داد. در ادامه به این تجربه‌ها و پیامدهای آن برای زندگی روزمره ایرانیان می‌پردازیم.

و- تجربه مهاجرین و مهاجرپذیران

از پیامدهای جنگ شهرها، مهاجرت از شهرهای غربی به شهرهای شرقی و مرکزی بود. این موضوع سبب آشکار شدن برخی تعارضات جامعه‌شناختی در شهرهای مهاجرپذیر برای مهاجران می‌شد. در این راستا انزوای اجتماعی مهاجران جنگی در مقصد و انطباق نشدن با محیط جدید، از جمله این پیامدها بود. انطباق‌پذیری با ارزش‌ها و هنجارهای غالب در اجتماع برای مهاجرینی که به دلخواه به مکانی وارد می‌شوند دشوار است. این انطباق زمانی که اشخاص منزلت اجتماعی و وضع اقتصادی‌شان دچار دگرگونی شده و مهاجرت‌شان اجباری باشد، به مراتب دشوارتر می‌گردد. مطالعه رجب‌نیا (۱۳۶۱) بر روی ساکنان یکی از ساختمان‌های واقع در تهران که به جنگ‌زدگان اختصاص یافته بود نشان داد که: ساکنان ساختمان با اهالی منطقه رابطه چندان خوبی برقرار نکرده بودند و به صورت حاشیه‌نشینی در درون شهر زندگی می‌کردند. در واقع، این نوع مطالعات بیشترین شباهت را به مطالعه پدیدارشناسانه دارند.

مصاحبه‌شوندگان اعلام می‌کردند: «در صف همه شکایت می‌کنند و می‌گویند گرفتار جنگ‌زده‌ها شده‌اند». در واقع، با نگرشی پدیدارشناسانه، پس از تعلیق پیش‌انگاشت‌ها پیرامون بینش ساکنان مناطق مهاجرپذیر مبنی بر اینکه این مناطق با آغوشی باز از مهاجران استقبال می‌کردند و مناسباتی دوستانه و محبت‌آمیز میان مهاجران و مهاجرپذیران وجود داشت، در مرحله دوم به نوعی نومیالیسم متکی هستیم که از گزاره‌های کیفی و به عبارتی مصاحبه‌های نیمه ساخت‌مند و عمیق، گزاره‌های کلی می‌سازیم. هنگامی که مصاحبه‌های زیادی به عمل می‌آید، متوجه می‌شویم گزاره فوق، حکایت از باوری عمومی درباره جنگ‌زده‌ها دارد یا گزاره بعدی نیز چنین است: «خوزستانی‌ها باعث گرانی شده‌اند». در همان پژوهش رجب‌نیا آورده است که: «یک‌بار خانمی گفت اگر جرئت داشتید شهرتان را ول نمی‌کردید». این دست گزاره‌ها، در حقیقت، مبتنی است بر نومیالیستیک کردن تجربه زیسته مهاجرپذیران، اما پدیدارشناسی به دنبال

به آشکارگی در آوردن تمام وجوه حاضر و غایب از نظر است؛ بنابراین، در این رویکرد باید به ساختن گزاره‌های کلی از مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساخت‌مند مهاجران نیز توجه جدی کرد. از این دیدگاه، در جواب پرسش نظرتان در زمینه برگشت به محل زندگی قبلی‌تان چیست؟ تقریباً همگی موافق بازگشت بودند. برخی از جواب‌ها بدین صورت بوده است: «برمی‌گردم، بالاخره آنجا بهتر است، اهالی را می‌شناسم، رفت‌وآمد داریم، کم‌و‌زیاد همه را می‌دانیم. کم داشته باشیم قرض می‌دهند، اینجا کسی به داد آدم نمی‌رسد». «برمی‌گردم، چون تمام خاطرات زندگی‌ام آنجاست. هر گوشه‌اش خاطره است، هر شب خواب خرمشهر و کوچه و خیابانش را می‌بینم. هر گوشه شهرم گذشته من است که البته همه‌اش خراب شد (رجب‌نیا، ۱۳۶۱: ۶۳-۷۸).

در چارچوب نگرش پدیدارشناسانه نباید به یک وجه روی آورد و به دیگر وجه‌ها التفات نداشت. ما هم‌زمان که در حال روی‌آوردگی به نمایی هستیم به دیگر جنبه‌های غایب از نظر نیز روی می‌آوریم. وقتی در مصاحبه مذکور گفته می‌شود که "هر گوشه شهرم گذشته من است" در واقع، ما از امر حاضر به امر غایب تحویل پدیدارشناختی می‌شویم. این، بدین معناست که آرزویی برای بازگشت به مبدأ مهاجران وجود دارد و اوضاع جنگی آن‌جا بر بیگانگی اینجا، شهرهای مهاجرپذیر، ارجحیت دارد. همچنین این احساس، منجر به یگانگی بیشتری با شهر و دیار خود برای جنگ‌زده‌ها می‌گردد. به عبارتی، تجربه زیسته، آگاهی و بین‌الذهان آنان مبتنی بر آوارگی و بیگانگی در قبال فضای فیزیکی جدید زندگی است. این وضعیت، مربوط به همسان‌سازی تجربیات ساکنان شهرهای مورد تهاجم جنگی بود که با تجربه زیسته شهرهای میزبان آنها تا حد مهمی تفاوت داشت. این شرایط زیست و تعامل اجتماعی، اوضاع روزمره جدیدی را بر مهاجرین پدیدار و تحمیل می‌کرد که بیگانگی برای آنها و ورود عنصر ناآشنا و نامأنوس به حیطه روابط روزمره برای اهالی شهرهای میزبان، عنصر غالب در آن بود. احساس یگانگی جنگ‌زده‌ها با شهر خودشان نشان از نوعی فراروندگی از امر روزمره حادث و متحول شده و رجوع به امر غایب تاریخی و موجود در خاطره نوستالژیک گذشته داشت. تجربه مهاجران و آوارگان به امر روزمره معنای جدید می‌داد که روابط کنشگران در زندگی روزمره و برسازی زندگی اعضای عادی جامعه و نه نخبگان سیاسی را جهت می‌داد. در این تجربه، فضای بین‌الذهانی بین تمام اعضای جامعه یکسان نبود و به همین دلیل، برخوردهایی میان مهاجرین و برخی اهالی شهرهای میزبان بروز می‌کرد.

در واقع، جنگ شهرها به یک معنا، روند روزمره شدن زندگی در شهر و مضمحل شدن

هویت بومی در این فرایند روزمرگی را به چالش کشیده و برای ساکنان این موقعیت، تولید معنا می‌کند. همچنین اکثریت مهاجران تصمیم داشته‌اند که به شهر خود بازگردند که این نیز مؤید ایده‌سازی ما از گزاره‌های پیشین است؛ بنابراین، با بنیانی پدیدارشناختی می‌توان ادعا نمود که احساس یگانگی با شهر خود در دوران جنگ شهرها موجد تحکیم پایه‌های هویت و انسجام ملی در طول جنگ می‌شود (رزاقی فر، ۱۳۷۹: ۱۰۶) و واگرایی نسبت به سیاست کاریزماتیک را ناممکن می‌کرد. این هویت و انسجام به‌خصوص آن می‌توانست در گونه خاص مد نظر قدرت سیاسی، در درون امر روزمره، نفوذ متقابل داشته باشد؛ بدین معنا که مؤید انسجام و یکدستی سیاسی ارگانیک اجتماعی در چارچوب‌های رسمی بود. در این وضعیت «در ایران دهه ۱۳۶۰ ساختار ایدئولوژیک متمایل به ترویج «امر غیرمعمولی» در زندگی روزمره بود. مطابق این قاعده، آدمی باید تا جای ممکن از امر معمولی که نجس، سکولار و بی‌ارزش تلقی می‌شد فاصله بگیرد تا بتواند به انسان فوق معمولی، ایده‌آ انسان کامل، بدل شود. در نتیجه، هرگونه تلاش برای معمولی بودن و معمولی رفتار کردن به معنای کنش سیاسی بود» (کاظمی، ۱۳۹۵: ۱۲۳). در این دوران اضطراب و اضطراب، فضای مناسبی برای تعمیق نفوذ سیاست در کلیت زندگی ایرانیان فراهم شده بود که اولین منطقه این نفوذ نیز تسخیر زندگی روزمره بود. بدین ترتیب، سیاست جامعه در حال اضطراب بر سازنده و پدیدار کننده یک هویت واحد بازسازی شده برای اعضای عادی جامعه، به مثابه یکی از اهداف اولیه سیاست و قدرت، بوده است.

ه- تجربه مورد حمله واقع شدگان و شاهدان عینی

با نگرشی پدیدارشناسانه، پس از تعلیق پیش‌انگاشت‌ها پیرامون واکنش غیرنظامیان مورد تجاوز مبنی بر اینکه از ادامه حملات به شهر و سکونتگاه خود خسته شده‌اند و تسلیم در برابر متجاوز را برای قطع این حملات ترجیح می‌دهند، باید به گزاره‌های کلی دست یابیم. این تدبیر اصولاً می‌بایست معطوف به وضعیت انضمامی جامعه می‌بود و به همین دلیل یکی از نتایج مهم آن به نفوذ فزاینده در زندگی روزمره و تقویت بسیج ایدئولوژیک توسط قدرت سیاسی برمی‌گشت. با طولانی شدن جنگ شهرها، گزاره‌ها و مشاهدات بیشتر حکایت از آن دارد که باور به «تسلیم-ناپذیری» در قربانیان فراگیر شده و به تطبیق‌پذیری با اوضاع جدید رسیده است؛ به نحوی که گزارشگر ناظر بر ماجرا می‌نویسد: «علی‌رغم فشاری که جنگ شهرها بر مردم وارد کرده است، در سطح شهر زندگی به‌طور عادی جریان داشته است و با وجود توقف‌های موقتی، جریان طبیعی کار

از سر گرفته می‌شود» (روزنامه کیهان، ۱۳/۱۲/۱۳۶۶). این دست گزاره‌ها و خبرها می‌توانست بدان معنی باشد که روال‌های ضروری و معمول زندگی روزمره به لحاظ شکلی تغییر نکرده‌اند. ناظرین خارجی هم در توصیف خود از اثرات جنگ شهرها بر صحت این گزاره اذعان دارند. خبرنگار «رادیو بی بی سی» در بغداد در این باره می‌گوید: «در کوتاه‌مدت این حملات به دلیل دقت و ویرانگری بسیار مؤثر بوده است؛ اما استمرار حملات موشکی عراق اثر معکوس داشته است؛ زیرا، مرتباً یک موضوع را از ایرانی‌هایی که به خارج از کشور سفر می‌کنند می‌شنویم و آن این است که مردم ایران اکنون بیش از هر زمانی به پشتیبانی از دولت خود برخاسته‌اند و تنها نتیجه استمرار حملات موشکی عراق به شهرهای ایران مصمم‌تر شدن مردم در ادامه جنگ با عراق بوده است» (ایزدی، ۱۳۹۲: ۲۹۲). این می‌توانست به معنای نوعی آگاهی و شناخت نسبتاً مطلوب از سیاست باشد که با بسیج سیاسی اعضای عادی جامعه از مسیر تسخیر زندگی روزمره حاصل می‌شد. خبرنگار روزنامه «گاردین» در گزارش‌های خود بر کم‌تأثیر بودن انفجارهای موشکی بر مردم اشاره می‌کند. استناد این روزنامه بر جریان رفت‌وآمد عادی مردم در سطح شهر و مصاحبه‌هایی از ساکنین شهر است که اهمیت مقاومت رزمندگان در جبهه‌ها را برجسته می‌کنند از قبیل یک راننده تاکسی که می‌گوید: «تمام این حملات نشان می‌دهد که نیروهای ما در جبهه بسیار خوب عمل کرده‌اند و صدام از دست آنها بسیار عصبانی است» (ایزدی، ۱۳۹۲: ۲۹۳). این اوضاع و اظهارات معطوف به آن نشان دهنده فراروی جنگ، سیاست و زندگی روزمره از حدود شناخته شده خودشان و ترکیب آنها با یکدیگر است. زندگی روزمره از پدیده‌های ملموس و مادی به سمت نوعی ایده‌های استعلایی و اتصال به ایدئولوژی سیاسی رفت و سیاست نیز متعاقب پیامدهای جنگ برای ارگانسیم اجتماعی به شرایط بهتری برای نفوذ استعلایی ایدئولوژیک در زندگی روزمره دست یافت. اصولاً «جنگ با خود وعده‌های جدید آورد، اما نه از سنخ عدالت و آزادی بلکه از جنس معنویت و رستگاری. اگرچه انقلاب به جنگ تحمیلی رنگ و بوی احساسی داد، اما این جنگ بود که پروژه انقلاب را به پروژه‌ای آن‌جهانی بدل ساخت: سخن بر سر علو طبع و رستگاری بود نه زندگی بهتر و این جهانی» (کاظمی، ۱۳۹۵: ۸۳).

پدیدارشناسی به دنبال به آشکارگی در آوردن تمام وجوه غایب و حاضر از نظر است؛ بنابراین، باید به تجربه آوارگان جنگی نیز التفات داشت. از این زاویه «دور شدن از تبعات و خسارات جنگ شهرها» مهم‌ترین دغدغه مهاجران بوده است. مؤید این گزاره در گزارشی از وضعیت یکی از جاده‌های خروجی تهران این‌گونه آمده است: «عده‌ایی از خودروها اصولاً

نقطه‌ای را به عنوان مقصد در نظر ندارند، نسبت قابل توجهی از مهاجرین تهرانی قصد دارند به هر صورت ممکن با اقامت در مسیر جاده‌های غرب و شمال غربی تهران از خود و خانواده خود رفع خطر کنند» (ایزدی، ۱۳۹۲: ۱۱۸).

گزاره فوق در گفت‌وگوی گزارشگر با پدر خانواده‌ای که با خودروی معیوب و هفت نفر از بستگان خود به سوی بزرگراه کرج در حرکت است، به خوبی هویدا است؛ «نمی‌دانم به کجا می‌روم، هر کاری بقیه می‌کنند ما هم می‌کنیم. به هر حال از موشک خوردن بهتر است». در عین حال، غلبه گزاره اول، باور به تسلیم‌ناپذیری و میل به مقاومت، در جو غالب آن برهه، این نگرانی را برای دسته دوم بوجود آورده که «آیا گریز آنها از شهر کار مثبتی است یا باید پدیده‌ای موافق با اقدامات ضد انقلابی تلقی شود؟» (ایزدی، ۱۳۹۲: ۱۱۸) یا «گروهی این دلواپسی را داشتند که با مهاجرت موقتی از تهران آنها را در مظان اتهام ترس قرار دهد، زیرا دولت و مسئولان اصولاً هیچ اشاره‌ای به حسن و قبح این کار نکرده‌اند» (ایزدی، ۱۳۹۲: ۱۱۹). پدیدارشناسی، این گونه با بینشی همه‌جانبه و روی آورنده به رویه اجتماعی جنگ شهرها به ما نشان می‌دهد که آشکارکننده وجوه حاضر و غایب این رویداد از طریق به مذاقه گذاشتن گزاره‌هایی است که در مصاحبه‌های نیمه‌ساختمند و عمیق به دست می‌آیند.

آنچه از این وضعیت و گزاره‌های مستخرج از مصاحبه‌های موجود می‌شود استنتاج کرد این است که جنگ، امر روزمره را به سطح سیاسی و امر اجتماعی را به امری سیاسی تغییر داده بود. این وضعیت، ماهیت زندگی روزمره را به یک زندگی اضطراری، غیرعادی، استرس‌زا و سیاسی‌تر شده تغییر می‌داد. اوضاع جنگ، به‌خصوص جنگ شهرها، مطلوب نظام سیاسی نبود؛ اما روال‌های زندگی روزمره و تعاملات و آگاهی موجود، آن را به سمت شرایطی حرکت می‌داد که حضور سیاست ایدئولوژیک در تمام زوایای ابتدائاً غیرسیاسی زندگی روزمره مردم را تسهیل می‌کرد. این نکته، مطلوب و هدف ساخت سیاسی ایدئولوژیک انقلابی بود. این موقعیت، شکل و محتوای تعاملات و روابط اجتماعی افراد با یکدیگر را جهت می‌داد. این فضا باعث پدیداری زندگی روزمره به گونه‌ای می‌شد که ویژگی‌هایی را نشان می‌داد که تبلور خواست‌ها و آرمان‌های ایدئولوژیک سیاست رسمی بود و اینک به مدد جنگ بر زندگی روزمره تسلط یافته بود. زندگی اجتماعی مردم تبدیل به حیات خلوت سیاست ایدئولوژیک شده و در واقع، نوعی از زندگی سیاسی ایدئولوژیک بود که الگوهای رفتاری همگان را تعیین می‌بخشید. در این زمینه، فرصتی بدیل برای الگوهای رفتار و تعامل سیاسی وجود نداشت. با این تسلط، مفاهیم و ایده‌های غالب بر

ساخت سیاسی، تجلی آگاهی و خودآگاهی این ساخت و عناصر آن و نیز اعضای عادی جامعه در عصر تاریخی خویش بودند که عمده‌ترین آنها ایدئولوژی متمایز و کاریزمای اصیل و واقعی بود. این آگاهی هم ناشی از وضع تاریخی خاصی بود و هم زیر تأثیر کاریزما و ایدئولوژی. به عبارتی، می‌توان گفت که حاکمیت هماهنگ دانش و شناخت تجربی اعضای عادی جامعه و دانش و شناخت کاریزماتیک ایدئولوژیک سیاست رسمی شکل گرفته بود.

نتیجه‌گیری

پژوهشی مقدماتی درباره رابطه سیاست و زندگی روزمره در ایران، در قالب جنگ شهرها، در این متن در چارچوبی پدیدارشناسانه مدنظر بود. از مزیت‌های پدیدارشناسی این است که به جای تمرکز بر بخشی مجزا بر کلیت پدیده متمرکز می‌شوند. در این چارچوب، جستجوی معانی و جوهره‌های تجربیات بر اندازه‌گیری و تبیین آنها اولویت دارد. این روش کیفی اجازه می‌دهد که موضوع پژوهش، خود را به تمامی هویدا نماید. پژوهش پدیدارشناسانه عبارت است از این که فرایند پیچیده‌ای از پدیده‌ها، ویژگی‌های شخصی و رفتارهای افراد مرتبط با پدیده مورد نظر و هر نوع مفهوم دیگری در خصوص آن را می‌توان از راه تحلیل تجارب زندگی، بهتر فهم کرد و به نوعی بینش از طریق داده‌های گردآوری شده از مشارکت کنندگان در تحقیق دست یافت.

در شناخت یا تجربه پیامدهای اجتماعی جنگ شهرها باید بدانیم که ادراک این پیامدها همیشه ناتمام است، درست به این دلیل که در هر لحظه تنها بخشی از این عینیت به صورت مستقیم داده می‌شود؛ بنابراین، ما تنها می‌توانیم ابعادی از موضوع شناختی را به عنوان «پیامدهای جامعه‌شناختی و سیاسی جنگ شهرها» برای زندگی روزمره تجربه کنیم که از دیدگاه کنونی ما رؤیت‌پذیر هستند. ما هنگامی که آن وجوه را می‌بینیم، به وجوه‌های دیگری از موضوع شناخت که از نظر پنهان می‌باشند هم روی می‌آوریم. ما همواره چیزی بیش از آنچه را می‌بینیم که به نظر می‌آید. به لحاظ عینی، آنچه هنگام مواجهه با این پیامدها به ما داده می‌شود، آمیزه‌ای است از وجوهی که در آن واحد حاضر و غایب، اما همروی آورد^۱ هستند. پیامدهای اجتماعی سیاسی جنگ شهرها به مثابه موضوع شناخت، شامل آمیزه‌ای از حضور و غیاب است.

اما از نظر ذهنی، ادراک و رؤیت ما، آمیزه‌ای از روی آورده‌های پر یا خالی است. بدین معنا که کنش ادراکی ما نیز یک آمیزه است، بخش‌هایی از آن به آنچه حاضر است و بخش‌های دیگر به

آنچه غایب است، یعنی دیگر پیامدهای اجتماعی و سیاسی جنگ شهرها، روی آورده است. با این وصف، جنگ، به‌طور خاص جنگ شهر، سبب فراروری ارگانسیم اجتماعی، زندگی روزمره، جنگ و سیاست از حدود هستی ابتدایی‌شان می‌شد. این موضوع، پیامدی نسبتاً مساعد و اعلام نشده برای سیاست رسمی داشت که مطابق آن و با تسخیر زندگی روزمره، سوژه‌های اجتماعی نیز به شکل راحت‌تری در دسترس و استفاده سیاست رسمی قرار می‌گرفتند و بدین طریق، ظرفیت بسیج ایدئولوژیک در سطح سیاسی از مجرای تحول زندگی روزمره افزایش می‌یافت. در نهایت، اینکه امر روزمره به چیزی جز خودش ارجاع می‌داد و ارجاع می‌یافت؛ بر اثر شرایط اضطرار ناشی از جنگ و انقلاب و سیاست کاریزماتیک، امر روزمره به امر سیاسی ارجاع می‌یافت و همچنین، در این شرایط تاریخی، امر روزمره به ناچار در فضای بین‌الاذهان اعضای عادی جامعه به سیاست ارجاع می‌داد. در نتیجه، امر روزمره به‌طور توأمان هم امر سیاسی بود و هم امر ایدئولوژیک که سراسر زوایای زندگی سوژه‌های انسانی را جهت می‌داد. این اوضاع را می‌توان به عنوان مبدأ تاریخی آمیختگی سیاست و زندگی روزمره در پویای تحولات اجتماعی و سیاسی ایران تلقی کرد.

منابع

الف- فارسی

- ایزدی، یدالله، (۱۳۹۲)، *روزشمار جنگ ایران و عراق (عملیات والفجر ۱۰)*، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- ادیبی سده، مهدی، (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی*، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- اعرابی، سید محمد و بودلایی، حسن، (۱۳۹۰)، «استراتژی تحقیق پدیدارشناسی»، *فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی*، سال ۱۷، شماره ۶۸.
- بیات، آصف، (۱۳۹۳)، *سیاست‌های خیابانی؛ جنبش تهی‌دستان در ایران*، مترجم: اسدالله نبوی چاشمی، چاپ سوم، تهران: پردیس.
- رحیمی، زهرا، (زمستان ۱۳۸۸)، «بررسی آثار و تبعات جنگ شهرها در ایران»، *فصلنامه متین*، دوره ۸، شماره ۳۱.
- رجب‌نیا، پرتو، (۱۳۶۱)، *مطالعه جنبه‌های فرهنگی- اجتماعی گروهی از مهاجرین جنگ ایران و عراق در تهران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی.
- رزاقی‌فر، افسر، (۱۳۷۹)، «الگوی جامعه‌شناختی هویت ملی ایران»، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۵.
- ریتزر، جرج، (۱۳۸۴)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، مترجم: محسن ثلاثی، چاپ نهم، تهران: انتشارات علمی.
- سالمی‌نژاد، عبدالرضا، (۱۳۹۴)، *پایتخت مقاومت ایران (گزارشی از مقاومت دزفول در جنگ شهرها)*، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- فریار، اکبر، (۱۳۷۳)، «مروری بر پدیدارشناسی و جامعه‌شناسی پدیداری»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، زمستان، شماره ۶.
- قاسمی اردهائی، علی، (۱۳۸۷)، *طرح پژوهشی جریان‌های داخلی و ویژگی‌های مهاجران به تفکیک استان*، تهران: پژوهشکده آمار ایران.
- کاظمی، عباس، (۱۳۹۵)، *امر روزمره در جامعه پس‌انقلابی*، تهران: نشر فرهنگ جاوید.
- کرایب، یان، (۱۳۹۴)، *نظریه‌های اجتماعی کلاسیک*، مترجم: شهناز مسمی‌پرست، چاپ هشتم، تهران: آگه.
- کوزر، لوئیس، (۱۳۸۹)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، مترجم: محسن ثلاثی،

- چاپ شانزدهم، تهران: علمی.
- زهاوی، دن، (۱۳۹۵)، *پدیدارشناسی هوسرل*، مترجم: مهدی صاحبکار و ایمان واقفی، با ویراست علی نجات غلامی، تهران: انتشارات روزبهان.
 - نقیب‌زاده، احمد و فاضلی، حبیب‌الله، (۱۳۸۵)، «درآمدی بر پدیدارشناسی به مثابه روش علمی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ش ۲.
 - نوذری، عزت‌اله و میلان، شاپور، (۱۳۶۸)، «مهاجرت اجباری بر اثر جنگ تحمیلی»، برگرفته از کتاب *مجموعه مقالات دومین گردهمایی دانشگاه شیراز پیرامون نقش پژوهش در بازسازی*.
 - ودیعه، ساسان، (بهار ۱۳۸۱)، «تحلیل جامعه‌شناختی جنگ ایران و عراق در قالب نظریه پارسونز»، *فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی*، شماره ۱۷.
 - یحیوی، سید حسین، (۱۳۹۰)، «جنگ شهرها»، *فصلنامه نگین*، شماره ۳۶.
 - روزنامه کیهان، ۱۳۶۶/۱۲/۱۳ و ۱۳۶۶/۱۲/۲۹.

ب- انگلیسی

- Modell, ohn; Honggerty, ii mothy, (1991), "hhe Social Impact of War", *Annual Review of Sociology*, Vol. 17.
- Moustakas, C. E, (1994), *Phenomenological Research Methods*, Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
- Priest, h, (2002), "An Approach to the Phenomenological Analysis of Data", *News Researchers*.
- Van Manen, m, (1990), *Researching Lived Experience: Human Science for an Action Sensitive Pedagogy*, Ontario, Canada: The University Ontario.
- Yanowa, dvora& Schwartz-shea, Peregrine, (2006), *Interpretation and Method; Empirical Research Methods and the Interpretive Turn*, By M.E, SHARPE London Inc.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی